

تأملی در بحث

خودگرایی و دگرگرایی

منصور نصیری

یکی از پرسش‌های مهمی که فراروی آدمی، به عنوان موجودی مدرک و مختار، قرار می‌گیرد، مربوط به هدف کارها و رفتارهایش می‌باشد. انگیزه و هدف نهایی کارها و رفتارهای ما چیست؟ آیا هدف غایی افعال آدمی تأمین نفع شخصی، رفاه یا خوشبختی خود فرد است یا آن‌که کارها و رفتارهایی وجود دارد که انگیزه غایی فرد از انجام آن‌ها نه تأمین نفع شخصی و یا رفاه و خوشبختی خود، بلکه تأمین خیر، رفاه یا خوشبختی دیگران است؟ در پاسخ به این پرسش دو رویکرد کلی در میان فیلسوفان اخلاق وجود دارد: ۱. خودگرایی؛ ۲. دگرگرایی. گزینش یکی از این دو رویکرد، به تعبیر هنری سیجویک یکی از مسائل اصلی فلسفه اخلاق است. در این مقاله به بررسی اجمالی این مسئله خواهیم پرداخت.

مسئله خودگرایی و دگرگرایی را از دو زاویه بررسی کرده‌اند: ۱. بعد روان‌شناختی، که توصیفی بوده و به توضیح و توصیف ساختار روانی انسان‌ها در انجام کارها و رفتارهای گوناگون‌شان می‌پردازد و آن‌چه را که مردم، در واقع، بر آن هستند تبیین می‌کند، بدون آن‌که توصیه‌ای درباره چگونگی رفتار انسان‌ها یا حکم و قضاوتی نسبت به درست یا نادرست بودن آن‌ها داشته باشد. ۲. بعد اخلاقی، که توصیه‌ای بوده و با ارائه توصیه‌هایی برای مردم مشخص

می‌کند که مردم چگونه باید رفتار کنند. از آن‌جا که یکی از دلایل عمده معتقدان به خودگرایی اخلاقی (ethical egoism) اعتقاد به خودگرایی روان‌شناختی (psychological egoism) است، در این مقاله نخست به بحث خودگرایی روان‌شناختی و بررسی استدلال‌هایی در اثبات این نظریه پرداخته و آن‌گاه نظریه خودگرایی اخلاقی را پی خواهیم گرفت.

۱. خودگرایی روان‌شناختی

۱-۱. مفهوم خودگرایی روان‌شناختی

خودگرایی روان‌شناختی نظریه‌ای درباره‌انگیزه کارها و رفتارهای انسان بوده و مدعی است که همه امیال غایی انسان‌ها خودمحور (self-directed) هستند.^۱ از این نظر، تنها چیزی که هرکس قادر به خواستن یا طلبیدن آن است در نهایت همان منافع شخصی خود اوست^۲ و اساساً انسان به لحاظ روانی نمی‌تواند کاری انجام دهد که به نفع شخصی خودش نباشد. البته هیچ فرد معتقد به خودگرایی روان‌شناختی منکر آن نیست که مردم، گاه غیر از رفاه و نفع خود، به امور دیگری همچون رفاه یا خوشبختی دیگران تمایل دارند، اما آن‌ها تأکید می‌کنند که مردم تنها در صورتی می‌توانند به رفاه یا خوشبختی دیگران تمایل داشته باشند که آن را وسیله‌ای برای خوشبختی خود بدانند.^۳ در واقع، امیال دگرمحور (other-directed) به نحوی ابزاری وجود دارند؛ ما تنها از آن‌رو به فکر دیگران هستیم که تصور می‌کنیم رفاه و خوشبختی آن‌ها نتایجی برای رفاه و خوشبختی خود ما به همراه خواهد داشت.^۴

روشن است که این نظریه ادعایی توصیفی است نه توصیه‌ای و هدف آن این است که روشن سازد چه چیزی انسان‌ها را به انجام کارهایشان برمی‌انگیزاند و هرگز در مقام بیان خوب یا بد بودن این‌گونه انگیزه‌ها نیست^۵ و از این‌رو، متفاوت با خودگرایی اخلاقی است که در صدد توصیه آرمان‌های اخلاقی و بیان درست یا نادرست بودن اعمال و رفتارهای اخلاقی است. براساس نظریه خودگرایی روان‌شناختی، خودگرایی نتیجه اجتناب‌ناپذیر قوانین روان‌شناختی حاکم بر ساختار روانی انسان است. اهمیت خودگرایی روان‌شناختی در این است که نظریه‌های اخلاقی غیر خودگرایانه را از اساس مردود می‌داند و چنان‌چه این نظریه صادق باشد، اساساً همه نظام‌های اخلاقی‌ای که توصیه به کارهای دگرمحور و نادیده گرفتن منافع شخصی می‌کنند، کاذب خواهند بود. چرا که براساس این نظریه، انسان به لحاظ ساختار روانی اساساً توانایی انجام

کارهای غیر خودمحمور را ندارد.^۶ این نکته نقش بسیار تعیین کننده‌ای در رویکردهای اخلاقی دارد و از همین رو بایسته است که دست کم برخی از دلایل معتقدان به خودگرایی روان‌شناختی را بررسی و نقد کنیم.

۱-۲. دلایل خودگرایی روان‌شناختی

در این جا نخست به چهار دلیل که فاینبرگ به بررسی آن‌ها پرداخته و آن‌گاه به دلیل پنجم که سوپر ذکر کرده، اشاره می‌کنیم.^۷

الف. مالکیت شخصی: براساس این استدلال، هر عملی که از من سر می‌زند نتیجه انگیزه‌ها یا امیالی است که انگیزه‌های خود من هستند و نه فردی دیگر. به بیان دیگر، هرگاه من کاری می‌کنم همواره در پی اهداف خاص خود بوده یا در تلاش برای برآوردن امیال خود هستم. این توصیف اگر در مورد همه اعمال همه انسان‌ها به کار رود، نتیجه آن خواهد بود که همه انسان‌ها در همه اعمال خود، خودخواه و خودگرا هستند.^۸

ب. استدلال لذت‌گرایانه: این واقعیت روشنی است که چنانچه فرد به خواسته خود برسد مشخصاً احساس لذت می‌کند. این امر از نظر بسیاری، بیان‌گر آن است که در همه موارد آن‌چه که ما واقعاً خواهان آنیم، لذت خودمان است و چیزهای دیگر به عنوان ابزاری برای رسیدن به آن لذت مورد خواست ماست.^۹

ج. خودفریبی: براساس این استدلال، هرچند گاه به نظر می‌رسد که ما تصمیم به انجام کار درست یا شرافت‌مندانانه‌ای گرفته‌ایم، اما آن‌چه که ما واقعاً به دنبال آن هستیم این است که مورد مدح یا ستایش دیگران قرار بگیریم و یا از لذت داشتن وجدانی خوب بهره‌مند شویم. بنابراین، ما با تصور امیال غیر خودمحمور، در واقع، خود را فریب می‌دهیم و انگیزه‌های واقعی خود را در ورای واژه‌هایی چون «فضیلت» و «وظیفه» پوشیده می‌داریم. ما غالباً هم در مورد انگیزه‌های خود و هم در مورد انگیزه‌های دیگران دچار این اشتباه می‌شویم. بنابراین، این نتیجه‌گیری معقول است که بگوییم ما همیشه در مورد بی‌طرف و دگرگرایانه دانستن انگیزه‌های خود دچار فریب می‌شویم.^{۱۰} بر این اساس، دستورات اخلاقی‌ای چون «قانون طلایی» (با دیگران آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند) چیزی جز یک ابزار برای رسیدن به اهداف خود فرد نیست.

د. نظریه انگیزش لذت‌گرایانه در تربیت اخلاقی: براساس این استدلال کودکان تنها با روش وعده پاداش‌های وسوسه‌انگیز و وعید مجازات‌های سخت به کسب فضایل اخلاقی ناآمی می‌شوند. این نکته در مورد تاریخ کل بشر هم صادق است. در واقع، گرایش مردم به رفتارهای درست فقط در صورتی است که روشن باشد که در آن رفتار چیزی برای ایشان وجود دارد. بنابراین، بسیار محتمل است که در شیوه‌های تربیت اخلاقی ما دقیقاً همین ساز و کار مفروض باشد.

ه. خودکاوی: یکی از دلایلی که سوپر به عنوان دلیل احتمالی معتقدان به خودگرایی روان‌شناختی متذکر می‌شود^{۱۱} این است که ممکن است برخی بگویند افراد می‌توانند به ذهن خود مراجعه کرده و با خودکاوی امیال غایی خود را مشخص کنند؛ بر این اساس، می‌توان با خودکاوی خودگرایانه بودن کارها را کشف کرد.

۳-۱. نقد دلایل

درباره استدلال‌های مزبور یک نکته مهم به طور مشترک قابل توجه است و آن این است که از آنجا که معتقدان به خودگرایی روان‌شناختی، این نظریه را نظریه‌ای علمی درباره‌ی انگیزه‌های انسانی می‌دانند، قبول یا رد آن مربوط به روان‌شناسی تجربی و استدلال‌های تجربی است. از این رو، باید برای اثبات آن، از شواهد تجربی (نظیر گزارش‌های مستند از آزمایش‌های علمی کنترل شده، مطالعات، مصاحبه‌ها و داده‌های آزمایشگاهی) استفاده کرد، نه از تحلیل‌ها و استدلال‌های عقلی محض. صرف نظر از این نکته، فاینبرگ نقدهایی را بر استدلال‌های مزبور وارد می‌کند، از جمله آن که: ۱۲

الف. استدلال نخست متضمن خلط منطقی آشکاری است. این استدلال متشکل از یک قضیه همان‌گو یا تحلیلی است. قضایای همان‌گو قضایایی هستند که محمول بیان‌گر معنا و مفهوم موضوع و در واقع، منتج از تحلیل معنای موضوع است. درستی این گزاره‌ها تنها از راه معانی واژه‌هایی که در قالب آن‌ها بیان شده‌اند، تعیین می‌شود و از این رو مصون از شواهد و قراین تجربی هستند؛ نظیر این گزاره که «همه مجردها، غیر متأهل هستند» یا «همه معلول‌ها، دارای علت هستند». در مقابل قضایای تحلیلی، قضایای ترکیبی قرار دارند که درستی یا نادرستی آن‌ها نه از تحلیل معنای واژه‌های به کار رفته در آن، بلکه از واقع‌های تجربی (مشاهدات) استنتاج

می‌شوند؛ نظیر این گزاره که «همه مجردها روان رنجور هستند» یا «همه حوادث دارای علت مادی‌اند». روشن است که قضایای تحلیلی نمی‌توانند قضایای ترکیبی را در پی داشته باشند. در مورد استدلال الف باید گفت که این قضیه که «هر عمل اختیاری نتیجه انگیزه‌های خود عامل است» قضیه‌ای همان‌گو یا تحلیلی است و از همین رو نمی‌تواند همسان با این قضیه ترکیبی باشد که «فرد همیشه به دنبال چیزی برای خودش است» یا «همه انگیزه‌های فرد، خودبینانه‌اند». آن‌چه که معتقدان به خودگرایی باید اثبات کنند تنها این قضیه نیست که «هر عمل اختیاری نتیجه انگیزه خود عامل است، بلکه باید این قضیه را اثبات کنند که «هر عمل اختیاری معلول نوع خاصی از انگیزه، یعنی انگیزه‌های خودخواهانه است». قضیه نخست، بدون شک درست است، اما هرگز نمی‌تواند مؤیدی منطقی برای قضیه دوم باشد. منشأ این خلط در استدلال مزبور روشن است؛ در واقع، آن‌چه یک عمل را عملی خودخواهانه می‌گرداند، خاستگاه یا ریشه عمل یا انگیزه‌های آن نیست بلکه هدف آن عمل یا غایت انگیزه‌های آن است؛ به تعبیر دیگر، آن‌چه خودبینانه بودن یک عمل را تعیین می‌کند از کجا بودن آن نیست (چرا که کارهای اختیاری همواره از خود عامل سر می‌زنند)، بلکه به چه هدف بودن آن است. به بیان دقیق‌تر و واضح‌تری می‌توان گفت: انگیزه‌های خود عامل می‌توانند به دو دسته تقسیم شوند، خود خودخواهانه و دگرخواهانه. بنابراین، اثبات این‌که چیزی انگیزه خود عامل است مقسم را اثبات کرده است، نه یک قسم خاص را.

ب. از بیان فوق، روشن می‌شود که استدلال دوم نیز نمی‌تواند چیزی را اثبات کند. از این واقعیت که «اگر فرد به خواسته خود برسد، احساس لذت می‌کند» نمی‌توان، چنان‌که معتقدان به خودگرایی روان‌شناختی مدعی هستند، به این نتیجه رسید که «غایت همه کارها و رفتارها به دست آوردن لذت برای خویشتن است»؛ اولاً، می‌توان در این مقدمه که رسیدن به هدف مورد خواست، همواره احساس لذت را به همراه دارد، تشکیک کرد. رسیدن به یک خواسته همواره تضمین‌کننده خرسندی و لذت نیست. در بسیاری از موارد، فرد به خواسته خود می‌رسد، اما نه تنها احساس لذت نمی‌کند، بلکه مزه تلخ پشیمانی را نیز می‌چشد؛^{۱۳} ثانیاً، اگر بپذیریم که انسان‌ها، همواره با برآورده شدن امیال خود (صرف نظر از متعلق این امیال) به لذت، به معنای خرسندی، دست می‌یابند، نمی‌توان نتیجه گرفت که تنها چیزی که متعلق امیال انسان‌ها قرار می‌گیرد خرسندی و لذت آن‌هاست. ممکن است، لذت ملازم همیشگی همه کارهایی باشد که

در آن‌ها عامل به خواسته خود می‌رسد، اما از این امر نمی‌توان نتیجه گرفت که آن‌چه مورد خواست همیشگی عامل است، رسیدن به لذت خویش است. این نتیجه‌گیری نوعی مغالطه است و مثل آن است که بگوییم چون هواپیما به هنگام حرکت و پیمودن فاصله از یک نقطه به نقطه دیگر، سوخت مصرف می‌کند، پس هدف هواپیما از حرکت، مصرف سوخت است!! حال اگر لذت را به معنای برآورده شدن میل بدانیم، در این صورت درست خواهد بود که بگوییم هرگاه که به خواسته خود برسیم به لذت دست یافته‌ایم. اما لذت به این معنا فقط به معنای رسیدن به متعلق میل است و بس. از این رو، اگر گفته شود که برآورده ساختن میل همواره موجب لذت (به معنای مذکور) می‌شود، تنها بدان معناست که گفته شود: «ما همواره هرگاه به خواسته خود دست یابیم، به خواسته خود دست یافته‌ایم»، و این در واقع، نوعی این همان‌گویی و بیان گزاره‌ای تحلیلی است و اشکال پیش‌گفته بر آن وارد است.

فاینبرگ در ادامه نقد خود بر این استدلال به مغالطه به کار رفته در آن اشاره کرده و می‌گوید: مغالطه‌ای که در این استدلال شده است این است که تصور شده است که میل به ظاهر ایثارگرایانه و غیر خودبینانه، جهت فایده رساندن به دیگران، با در نظر گرفتن این واقعیت که ما با تحقق آن میل به لذت دست می‌یابیم، تبدیل به میل خودبینانه می‌شود. این استدلال علاوه بر این که مغالطه است نشان‌دهنده نادرستی نظریه لذت‌گرایی خودگرایانه روان‌شناختی است. نه تنها وجود لذت، به عنوان نتیجه فرعی یک عمل، دلیل خودبینانه بودن آن عمل نیست، بلکه در موارد خاصی دلیل روشنی بر غیر خودبینانه بودن آن عمل است، چرا که در برخی موارد، پیش‌فرض این واقعیت که ما از عمل خاصی به لذت دست یافته‌ایم این است که غیر از لذت چیز دیگری به عنوان هدف فی‌نفسه متعلق میل‌ها قرار گرفته است. شکی نیست که شخص خیرخواه از خیرخواهی خود به لذت دست می‌یابد، اما این امر در بیش‌تر موارد تنها بدان جهت است که او از پیش میل به خیر و خوبی نسبت به برخی افراد یا حیوانات یا عموم نوع بشر داشته است و هرچا چنین میلی نباشد رفتار خیرخواهانه نخواهد بود که برای عامل لذتی به ارمغان آورد.^{۱۴}

برای آن‌که این نقد فاینبرگ روشن‌تر شود به نقدی اشاره می‌کنیم که جوزف باتلر (Joseph Butler 1692-1752) در رد لذت‌گرایی بیان داشته^{۱۵} و از نظر بسیاری از فیلسوفان، این نقد وی، لذت‌گرایی را برای همیشه رد کرده است. باتلر می‌گوید:

از همین جا روشن می‌شود که سمت و سوی همه هیجان‌ها و گرایش‌های

خاص، خود امور بیرونی (external things) اند، که متمایز از لذت برآمده از آن‌ها هستند، اگر تناسب پیشینی میان شیء (object) و شوق و احساسات ما نباشد، این لذت قابل تحقق نخواهد بود؛ یعنی اگر فرد به یک چیز بیش از چیز دیگر دلبستگی یا گرایش نداشته باشد، حصول لذت یا خوشی از یک چیز بیش از چیز دیگر (مثلاً از خوردن غذا بیش از فرو بردن یک سنگ) ممکن نخواهد بود.

چنانچه بخواهیم نقد یا استدلال باتلر را تحلیل کنیم به صورت زیر خواهد بود:

۱. مردم گاه لذت را تجربه می‌کنند؛
 ۲. هنگامی که مردم لذت را تجربه می‌کنند، بدان دلیل است که آن‌ها به برخی چیزهای بیرونی میل داشته‌اند و آن میل برآورده شده است؛
- ∴ لذت‌گرایی نادرست است.

در واقع، برای آن‌که لذتی بدست آید باید میل فرد معطوف به اموری غیر از خود لذت باشد. اگر هدف انسان منحصرأ خود لذت (بدون هرگونه چیزی که باعث جلب لذت می‌شود) باشد، هرگز به هیچ‌گونه لذتی دست نخواهد یافت. معمولاً برای بدست آوردن لذت، انسان باید نخست چیز دیگری غیر از خود لذت را بخواهد و آن‌گاه ابزار لازم برای بدست آوردن آن خواسته را پیدا کند. از این روست که معضل و معمای مشهور لذت‌گرایی در برابر معتقدان به این نظریه قرار می‌گیرد: جستجوی آگاهانه خوشحالی و لذت ضرورتاً خودشکن است، زیرا راه بدست آوردن خوشحالی فراموش کردن آن است. در واقع، بهترین راه ممانعت از تحقق خوشحالی آن است که میل فرد فقط و فقط معطوف به خود خوشحالی باشد. ۱۶ فرض کنید که مهرداد در زندگی خود به هیچ چیزی جز لذت و خوشحالی میل ندارد؛ او نه به ورزش تمایل دارد، نه به مناظر زیبای طبیعت و نه به فصل‌های چهارگانه و نه به مطالعه و... در واقع، وی به چیزی جز خوشحالی و لذت تمایل ندارد. روشن است که وی هرگز به خوشحالی و لذت دست نخواهد یافت.

ج. آن‌چه در نقد دلیل «خودفریبی» می‌توان گفت این است که هرچند در موارد متعددی از رفتارها و کارهای انسان، خودفریبی محرز است، اما وجود این موارد دلیل کافی‌ای برای تعمیم کلی آن‌ها به همه رفتارها نیست. هیچ‌کس جز خود عامل نمی‌تواند از نوع انگیزه‌های آگاهانه خود مطمئن باشد. تعمیم خودفریبی به همه رفتارها و کارهای انسان، نیازمند قراین و دلایل تجربی فراوان و متقن است که در دسترس ما نیستند.

د. در مورد تربیت اخلاقی، فاینبرگ نقد جدی و تامی بر آن وارد نمی‌کند و تنها می‌گوید که شاید درست باشد که وعده پاداش و وعید مجازات ابزار ضروری و گریزناپذیری برای تلقین کارهای درست باشد، با این حال نباید کودک را به گونه‌ای تربیت کرد که تصور کند تنها دلیل انجام کارهای درست یا ترک کارهای نادرست رسیدن به لذت پاداش‌های پدر و مادر و گریز از درد و رنج مجازات است، زیرا در این صورت در مواردی که مطمئن گردد که کسی متوجه کار او نیست، مرتکب کار غیر اخلاقی خواهد شد. از این رو، تربیت اخلاقی واقعاً در صورتی موفقیت‌آمیز خواهد بود که افرادی را پرورش دهد که تنها به دلیل درست بودن کار درست، در صدد انجام آن باشند و نه به خاطر ستوده یا بی‌خطر بودن آن. ۱۷ علاوه بر این سخن فاینبرگ، می‌توان گفت که استفاده از ابزار پاداش و مجازات، به دلیل کامل نبودن درک کودک، ضروری است، اما با بالاتر رفتن سن و در نتیجه درک کودک، می‌توان مسائل والاتر اخلاقی را برای وی باز گفت و اندک‌اندک هدف کارهای وی را به سمت اهداف مطلوب و والای اخلاقی سوق داد. هم‌چنین، می‌توان گفت که اگر در کودکان پاداش و کیفری که معطوف به خود شخص می‌شود انگیزه کارهای درست باشد، از این مطلب برمی‌آید که در همه انسان‌ها چنین است.

ه. خودکامی نمی‌تواند دلیل قابل قبول و معتبری باشد. در واقع، دگرگرایان نیز می‌توانند در رد نظریه خودگرایی بر خودکامی تمسک کرده و آن را مؤید نظریه دگرگرایی بدانند، هم‌چنان که برخی از محققان چنین ادعا کرده و وجدان آدمی را شاهد و دلیلی بر غیر خودخواهانه و ایثارگراییانه بودن برخی از افعال دانسته‌اند. ۱۸ از این رو، سوپر اعتماد به خودکامی را بدون دلیل دانسته و علاوه بر این بی‌غل و غش و صادق بودن ذهن را زیر سؤال برده است. ۱۹

خودگرایی روان‌شناختی و ابطال‌ناپذیری

یکی از دلایلی که در رد خودگرایی روان‌شناختی آورده‌اند، تمسک به مواردی از کارهای دگرگرایانه و ایثارگرانه است. مثلاً افرادی پیدا می‌شوند که با وجود احتیاج شدید، همه اندوخته‌های خود را به سایرین می‌بخشند. افراد فراوانی هستند که جان خود را به خاطر نجات دیگران، از دست می‌دهند. در طول تاریخ همه ملت‌ها، سربازان فداکاری پیدا می‌شوند که برای نجات جان هم‌سنگران‌شان، و با علم به کشته شدن خود، جان خود را سپردند و با فدا

کردن خود آن‌ها را نجات داده‌اند. آیا می‌توان چنین کارهایی را خودگرایانه دانست؟ چگونه می‌توان احسان و صدقه مرد فقیری را که خود گرسنه است و با این حال اندک اندوخته خود را به دیگران می‌بخشد، خودگرایانه دانست؟ پاسخی که خودگرایان به این گونه موارد داده‌اند این است که آن‌ها را به انگیزه‌ها و اهداف نهان تر ارجاع دهند: آن مرد فقیر می‌دانسته است که اگر از مال خود بگذرد و صدقه دهد، با متأثر کردن دیگران، روابط خود را با دیگران بهبود خواهد بخشید و آن سرباز می‌دانسته است که با فدا کردن جانش، تشویق‌های فراوانی را برای خانواده‌اش به ارمغان خواهد آورد. حال اگر موارد دشوارتری ذکر شود، به دنبال توجیه‌های دیگری خواهند بود. فرض کنید که آن فقیر به طور ناشناخته بخشش کرده است و آن سرباز هم هیچ‌گونه خانواده و خویشاوندی نداشته است یا در جایی دست به فداکاری زده است که هیچ‌کس وی را نشناخته و بدنش نیز در شعله‌های آتش کاملاً سوخته است. با این فرض، تبیین خودگرایانه‌ای که ذکر شد، رد خواهد شد، اما تراشیدن توجیه دیگری مشکل نیست؛ مثلاً خودگرایان خواهند گفت آن مرد فقیر و آن سرباز به یقین رسیده‌اند که اگر چنین نکنند دچار عذاب وجدان سختی خواهند شد. الگویی که در توجیه این گونه موارد به کار می‌رود رایج و روشن است. خودگرایان در توجیه همه موارد، موضعی که به آن پناه می‌برند لذت‌گرایی است. اگر منافع و انگیزه‌های نشأت‌یافته از امور بیرونی برای تبیین عمل مورد نظر کفایت نکند، به منافع و انگیزه‌های درونی، یعنی منافع روان‌شناختی متوسل می‌شوند. بدین ترتیب، نمی‌توان موردی را ذکر کرد که ابطال‌گر دیدگاه خودگرایی باشد. و ابطال‌ناپذیری - دست کم از نظر بسیاری از فیلسوفان علم - نظریه را از علمی بودن خارج می‌سازد.

۲. خودگرایی اخلاقی

۲-۱. مفهوم خودگرایی اخلاقی

خودگرایی اخلاقی، نظریه‌ای است که می‌گوید عمل و رفتار شخص برای تأمین نفع شخصی، حتی در صورتی که نفع شخصی او در تعارض یا غیر قابل جمع با منافع شخصی دیگران باشد، به لحاظ اخلاقی درست - و به تعبیر دیگر ستوده - است. ۲۰ از این رو، هرکس باید به گونه‌ای رفتار کند که خیر یا رفاه بلندمدت خود را به حداکثر برساند. ۲۱ براساس این دیدگاه، تنها خیر یا خوبی‌ای که باید هدف غایی فرد در کارها و رفتارهایش باشد، خیر و خوبی خود

اوست؛^{۲۲} در واقع، انسان‌ها تنها نسبت به خودشان مکلف هستند و تنها نظریه‌ای که دارند این است که در خدمت نفع شخصی خود باشند.^{۲۳}

این نظریه، از نظر ساختار، شبیه به نظریه سودگرایی (utilitarianism) است، چرا که هر دو نظریه، در تقابل با نظریه‌های وظیفه‌گرایانه (deontological theories)، نظریه‌هایی غایت‌گرایانه (teleological theories) تلقی می‌شوند. و تفاوت آن‌ها در این است که سودگرایی بنا به قرائت‌های رایج آن^{۲۴}، نظریه‌ای است که توصیه می‌کند که فرد باید دیگران - اعم از گروه خاص یا همه انسان‌ها - را در رفتارهای خود مورد لحاظ قرار داده و در صدد فراهم ساختن بیش‌ترین خیر و خوبی آن‌ها باشد. از این رو، غایت اخلاقی‌ای که فرد باید در همه اعمالش به دنبال آن باشد، بیش‌ترین غلبه ممکن خیر بر شر برای گروهی از مردم یا همه مردم جهان است. تفاوت مهم دیگری که این دو نظریه دارند این است - که سودگرایی (بنا به قرائت‌ها یا صور رایج آن) برخلاف خودگرایی نظریه‌ای دگرگرایانه (altruistic theory) و یکی از مکاتب اخلاقی دگرگرا تلقی می‌شود. با توجه به تأکید خودگرایی اخلاقی بر هدف غایی بودن نفع شخصی خود فرد و این که هدف غایی فرد باید برآورده ساختن خیر یا رفاه و بهروزی خود وی باشد، می‌توان اصولی را که فرد خودگرا باید در مقام عمل در نظر گیرد دو امر دانست: ۱. وظیفه اساسی و یگانه او فراهم آوردن بیش‌ترین غلبه ممکن خیر بر شر برای خودش است؛ ۲. فرد باید به هنگام حکم اخلاقی درباره دوم شخص یا سوم شخص، از چیزی تبعیت کند که به سود خود او است.^{۲۵} البته این که خیر و رفاه یا خوشبختی فرد در چیست منحصر در امر واحدی نیست. در واقع، خودگرایان اخلاقی می‌توانند هرگونه دیدگاهی را درباره این که چه چیزی خوب یا بد است و یا درباره مصلحت فرد اتخاذ کنند. اغلب خودگرایان، همانند اپیکور، لذت‌گرا بوده‌اند و خیر یا مصلحت را به خوشبختی و خوشبختی را به لذت تعریف کرده‌اند؛ برخی نیز خیر یا مصلحت را به معرفت، قدرت و جز آن تعریف کرده‌اند.^{۲۶}

به هر روی، ممکن است انسان‌ها خواسته‌های متفاوتی داشته باشند، اما این واقعیت از نظر خودگرایان ربطی به اصل موضوع ندارد و هرگز در نظریه عام آن‌ها تأثیری ندارد. خودگرایان اخلاقی بر آن نیستند که همگان باید اهداف یکسانی داشته باشند، بلکه همه مدعای آن‌ها این است که هرکسی باید تنها در صورتی دست به انجام عملی بزند که آن عمل در راستای تأمین منافع شخصی وی باشد.^{۲۷} بنابراین، خودگرایی ملازمه‌ای با لذت‌پیشگی‌ها و خوش‌گذرانی‌های

زودگذر و پست ندارد، بلکه گاه کاملاً عکس این مطلب صادق است. و بهترین شاهد این امر زندگی بسیار ساده و بی‌پیرایه اپیکور است که طلب امیال دنیوی را محکوم کرده و معتقد بود که لذت درازمدت را می‌توان از طریق تأملات فلسفی و هنری و دوری جستن از خواهش‌های جسمانی و رهایی دائمی از غم و غصه بدست آورد.^{۲۸}

۲-۲. خودگرایی اخلاقی و دگرگرایی

خودگرایی اخلاقی در تقابل با نظریه دگرگرایی اخلاقی (ethical altruism) می‌باشد. دگرگرایی نیز ممکن است به دو نحو روان‌شناختی و اخلاقی و در تقابل با دو نظریه خودگرایی روان‌شناختی و اخلاقی مورد لحاظ قرار گیرد. براساس دگرگرایی روان‌شناختی، هرچند انسان‌ها گاه در کارهای خود کاملاً خودم‌محور هستند، اما گاه در صدد انجام کاری به خاطر دیگران هستند. از این نظر، ساختار روانی انسان‌ها به گونه‌ای است که هم کارهای خودگرایانه و هم کارهای دگرگرایانه برای فرد میسر است. دگرگرایی اخلاقی، نظریه‌ای است که انسان را به دلسوزی نسبت به دیگران، خدمت فارغ از خودم‌محوری به دیگران و از خودگذشتگی برای تأمین منافع و خوشبختی و رفاه دیگران توصیه می‌کند.^{۲۹} براساس این دیدگاه، فرد باید گاه به خاطر دیگران به سعادت و رفاه دیگران توجه کرده و در کارهای خود رفاه یا خیر دیگران را لحاظ کند. بسیاری از مکاتب اخلاقی دگرگرا، توقع چندان زیادی از افراد ندارند. آنچه قطعی است این است که این مکاتب اخلاقی، از ما می‌خواهند که به خاطر پیش برد منافع خود به دیگران ظلم نکنیم و گاه نیز از ما می‌خواهند که به خاطر کمک به دیگران کارهای معمولی خود را متوقف کنیم. به جز سودگرایی اخلاقی، بسیاری از مکاتب اخلاقی دگرگرا، کارهای عظیمی را که مستلزم از خودگذشتگی ما، به خاطر افراد بیگانه است و نیز کارهایی را که به لحاظ اخلاقی ترک‌شان مجاز است، کارهایی غیر ضروری و خارج از وظیفه اخلاقی تلقی می‌کنند.^{۳۰} بنابراین، دگرگرایی هرگز منکر کارهای خودم‌محور نیست، بلکه تأکید می‌کند که افراد گاه باید منافع دیگران را در نظر گیرند. به تعبیر دیگر، مراد از نظریه دگرگرایی در واقع، جمع میان خودگرایی و دگرگرایی است.

۳-۲. برخی از دلایل معتقدان به خودگرایی اخلاقی

الف. نظریه خودگرایی روان‌شناختی: که پیش‌تر به تبیین و بررسی نقد برخی از استدلال‌هایی که در اثبات آن ارائه شد، پرداختیم.

ب. تضمین جهان‌سعادتمندتر: براساس این استدلال، خودگرایی جهان‌سعادتمندتری را برای فرد ایجاد می‌کند. اگر سعادت و پاداش بیش‌تر نصیب کسانی می‌شود که در طلب نفع خود هستند، در این صورت، هر اندازه که انسان‌های بیش‌تری خودگرا باشند، بهتر خواهد بود. در این استدلال، کارهایی نظیر درست‌کاری، کمک به همسایه و دزدی نکردن نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما این اعمال تنها به این دلیل پذیرفتنی و مطلوب‌اند که برای فاعل امتیازهایی را به همراه می‌آورند، نه به این دلیل که فی‌نفسه خوب یا ستوده هستند. در واقع، از این نظر، اگر فرد به دیگران کمک کند، آن‌ها نیز به وی کمک خواهد کرد و اگر مال دیگران را نذرزد، دیگران هم مال وی را نخواهند دزدید و بدین ترتیب زندگی سعادتمندتری به ارمغان خواهد آمد. بیش‌تر فیلسوفان قدیم و جدید به این استدلال تمسک کرده‌اند. شکل سنتی این استدلال را می‌توان در آموزه‌های اخلاقی اپیکور یافت و مشهورترین طرفدار آن در فلسفه جدید توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹) است. هابز در کتاب لویاتان (Leviatan, ۱۶۵۱) می‌نویسد: «خیر و شر عنوان‌هایی هستند که خواهش‌ها و امور تنفرانگیز ما را بیان می‌کنند»؛ یعنی آن‌چه دوست داریم یا بدان میل داریم خیر و آن‌چه از آن تنفر داریم و می‌خواهیم از آن دوری کنیم، شر است. و علت پذیرش و اطاعت از قانون از سوی شهروندان نیز همین نکته است. در واقع، اطاعت از قانون بدان دلیل نیست که قانون فی‌نفسه خیر است، بلکه بدین دلیل است که قانون امنیت افراد را با محافظت از آنان در برابر آزارهای احتمالی دیگران حفظ می‌کند. از این رو، تکلیف اطاعت از قانون، خود مبتنی بر نفع شخصی است.^{۳۱}

ج. دلیل اقتصادی: این دلیل، از نظریه‌های اقتصادی اندیشمندانی چون آدام اسمیت اتخاذ شده است. وی و سایر طرفداران اصل «لسه‌فر» (laissez faire) (بگذارید آزاد باشند) که بر سرمایه‌داری و فعالیت اقتصادی افراد با کم‌ترین مداخله دولت تأکید می‌کند، بر آن هستند که منافع شخصی بهترین انگیزه اقتصادی را فراهم می‌کند؛ هر جا که انگیزه سود یا انگیزه‌های فردی وجود نداشته باشد، مردم یا کار نخواهند کرد یا آن‌چنان‌که باید دل به کار نخواهند بست؛ مثلاً اگر زمین از آن خود کشاورز باشد میل و وقت وی در کار بیش‌تر خواهد بود تا آن‌که زمین و منافع

آن از آن دولت یا فرد دیگری باشد. از نظر اسمیت، نظامی که در آن فرد به دنبال منافع اقتصادی فرد باشد، بهترین ثمره عمومی را دربر خواهد داشت، چنان که گویی دست نامرئی امور و کارها را به پیش می‌برد. ۳۲

د. غیر قابل عمل بودن دگرگرایی: برخی از محققان^{۳۳} دگرگرایی را غیر قابل عمل دانسته، مدعی شده‌اند که دگرگرایان تمام عیار مدت چندانی زنده نخواهند ماند. آن‌ها ناگزیر از خوردن، آشامیدن و استراحت هستند، اما از آن‌جا که به منافع خود توجهی ندارند، در صورتی که لازم باشد برای آن‌ها که دیگران به غذا دست یابند، خود از خوردن آن صرف نظر کرده و در نتیجه به زودی خواهند مرد. در واقع، جهان متشکل از صرف دگرگرایان ناممکن خواهد بود، چرا که اگر به A پیشنهاد خوردن غذای موجود شود، آن را به دیگری حواله خواهد داد و خود را در خدمت منافع دیگران خواهد دانست. اگر غذا به B تعارف شود، وی نیز به همان دلیل به فرد دیگری حواله خواهد داد و همین‌طور، اگر به هرکس تعارف شود، چنین پاسخ و واکنشی خواهد داشت. از این‌رو، چنین جهانی در اندک مدتی از بین خواهد رفت.

ه. دگرگرایی و انکار خویشتن: فریدریک نیچه دگرگرایی را مبتنی بر تنفر و گریز از خویشتن و ارزش‌های والاتری (نظیر شجاعت و قدرت روحی) که تنها خویشتن انسان قادر به ایجاد آنهاست دانسته است و از این‌رو، به تخطئه و ردّ دگرگرایی پرداخته است. ۳۴

۲-۴. نقد دلایل خودگرایی اخلاقی

الف. در مورد دلیل الف (نظریه خودگرایی روان‌شناختی) پیش‌تر بحث شد.
ب. در مورد این استدلال می‌توان پرسید آیا واقعاً می‌توان گفت که تعقیب نفع شخصی در نهایت تضمین‌کننده جامعه سعادتمندتری خواهد بود یا نه؟ حتی اگر - بر فرض بعید - تعیین نفع شخصی سعادتمندتر باشد، می‌توان گفت تأمین جامعه سعادتمند نتیجه است و نه هدف، در حالی که آنچه مورد نظر روی کرد خودگرایی است هدف و غایت فرد عامل است نه نتیجه عمل وی. وانگهی، چنین استدلالی بیش‌تر نظریه سودگرایی را اثبات می‌کند نه خودگرایی را، تأمین سعادت جامعه، ناظر به تأمین سود بیش‌تر برای بیش‌ترین اعضای جامعه است و این مضمونی است که مورد تأکید نظریه سودگرایی است، نه خودگرایی؛ و نقدهایی که بر نظریه سودگرایی وارد است بر این مضمون نیز وارد خواهد بود.

ج. در این جا نمی توان به بررسی مفصل نظریه اقتصادی آدام اسمیت پرداخت؛ تنها اشاره می کنیم که هیچ کس منکر مزایای سرمایه داری مبتنی بر آموزه «لسه فر» نیست، اما می توان پرسید که آیا در چنین جامعه ای، مردم به مسئولیت عامه و مشترک اهمیتی خواهند داد؟ نظریه های اخیر درباره اخلاق اجتماعی، با تأکید بر این نوع مسئولیت، با تأکید بیش از حد سرمایه داری ملهم از اصل «لسه فر» بر حقوق فردی، به مخالفت پرداخته اند.^{۳۵} شاید بدین دلیل بود که از اواخر قرن نوزدهم بسیاری از اندیشمندان لیبرال-دموکرات، با توجه به وضع جدید، از افزایش فعالیت دولت برای رفع نارسایی های نظام بازاری دفاع کردند و به تدریج آرمان «لسه فر» را کنار گذاشتند و نوع جدیدی از لیبرالیسم به وجود آمد که قداست مطلق حقوق مالکیت خصوصی را نقض کرده و به تأمین خدمات اجتماعی از راه وضع مالیات بر ارث و ثروت تأکید می کرد.^{۳۶} وانگهی، مفاد این دلیل نوعی توصیف است و از دل آن توصیه ای بر نمی آید. و حال آن که خودگروی اخلاقی نوعی توصیه است.

به علاوه پرسش اساسی تری که مطرح می شود درباره ارتباط اقتصاد با اخلاق است. می توان پرسید در صورتی که یک نظام اقتصادی از کارایی خوبی برخوردار باشد، آیا این امر اثبات می کند که اخلاق باید آن نظام اقتصادی را الگوی خود قرار دهد؟ آیا زندگی اخلاقی و مسائل مطرح در آن وسیع تر از زندگی اقتصادی نیست؟ آیا همه روابط انسانی روابط اقتصادی هستند؟^{۳۷} ظاهراً چنین نیست و انسان ها روابط بسیار متعالی تر دیگری دارند که فراتر از صرف روابط اقتصادی هستند.

د. این دلیل مبتنی بر تعریف نادرست از دگرگرایی و برداشت بسیار افراطی از آن است. همان طور که پیش تر اشاره شد دگرگرایی چنین ملازمه شاق و طاقت فرسایی را نمی پذیرد. آن چه غالب مکاتب دگرگرایی بر آن تکیه می کنند این است که ما گاه باید به خاطر دیگران و برای تأمین خیر یا رفاه دیگران کاری را انجام دهیم و هیچ الزامی در فدا کردن خویشتن نداریم. بنابراین، نمی توان با ارائه تعریف و مفهوم نادرست از دگرگرایی، خودگرایی را بر آن ترجیح داد. علاوه بر آن، یک دگرگرای بصیر و دوراندیش درمی یابد که برای کمک به دیگران و عملی کردن دگرگرایی باید زنده بماند و بنابراین، در مثال مورد نظر غذا را می خورد تا همواره دگرگرایی خود را حفظ کند. تنها چیزی که می ماند این است که کجا باید خودگرا بود و کجا دگرگرا. و این مسئله بسیار مهم و دشواری است.

هـ. در مورد دلیل نیچه نیز سخن فوق درست است. در واقع، اگر دگرگرایی را به نحوی تعریف کنیم که مستلزم سرکوبی، انکار یا بی‌اهمیتی به نفس یا خویشتن باشد، این سخن نیچه درست خواهد بود. اما اگر آن را به گونه‌ای تعریف کنیم که صرفاً مقتضی اهتمام و دل‌مشغولی به دیگران، آن هم در برخی موارد، باشد، چنین سخنی درست نیست. البته تعریف دگرگرایی به گونه‌ای که متضمن انکار خویشتن باشد، بدون زمینه نیست: بسیاری از فیلسوفان انگیزش انسانی را به گونه‌ای فهم کرده‌اند که براساس آن هرگونه کار دگرگرایانه به ضرر خویشتن فرد تمام می‌شود؛ از نظر آن‌ها، در هر موقعیتی فرد باید از میان خیر دیگران یا خیر خود یکی را برگزیند، مگر آن که منطبق و سازگار با یکدیگر باشند. اما چنین برداشتی درست نیست.^{۳۸}

۳. دلایل دگرگرایان در رد خودگرایی

الف. تناقض درونی: از نظر برخی،^{۳۹} اشکال عمده دگرگرایی تناقض درونی آن است. فرض کنید که کوروش و مهرداد هر دو به بیماری خاص مبتلا شده‌اند و در صورتی که با داروی X معالجه نشوند هر دو خواهند مرد. نیز فرض کنید که از این دارو تنها به اندازه مداوای یک نفر وجود دارد. در صورتی که کوروش خودگرای اخلاقی باشد هم باید بکوشد تا داروی مزبور را منحصراً در اختیار بگیرد و هم در مقام توصیه نیز پای‌بند به نظریه خودگرایی باشد؛ یعنی اگر از وی سؤال شود، باید به مهرداد نیز توصیه کند که همین کار را بکند؛ یعنی به وی توصیه کند که منافع خودش را تأمین کند و نه منافع او را. اما اگر کوروش این کار را بکند با اصل اساسی خودگرایی مخالفت ورزیده است، زیرا در صورتی که چنین توصیه‌ای را به مهرداد بکند از تأمین منافع خود، که مقتضای خودگرایی است، دست کشیده است، چرا که قطعاً واداشتن مهرداد به تأمین منافع خود، باعث از میان رفتن منافع خودش خواهد بود. در واقع، در این گونه موارد بهترین چاره آن است که کوروش مهرداد را متقاعد سازد که از اصول خودگرایانه‌اش صرف‌نظر کند و روی کرد دگرگرایانه را برگزیند. و در این صورت، به این موضع خواهد رسید که منافع وی به عنوان یک خودگرای اخلاقی، در صورتی تأمین می‌شود که اعلام کند خودگرایی اخلاقی آموزه‌ای نادرست است. مواردی از این دست که در زندگی افراد نمونه‌های فراوانی دارد، روشن می‌سازد که دست کم در برخی موارد نمی‌توان خودگرایی اخلاقی را اعمال کرد و این دیدگاه دچار تناقض و غیرقابل دفاع است.

ب. ناتوانی از ارائه حکم در موارد تعارض: البته می‌توان این دلیل را در دنباله دلیل پیشین و در ادامه آن دانست، اما در این جا تأکید بر ارائه حکم اخلاقی است. کورت بیر با ذکر نمونه زیر، خودگرایی اخلاقی را ناتوان از ارائه حکم در موارد تعارض منافع دانسته است:

فرض کنید که A و B نامزدهای ریاست جمهوری بوده و سود هر کدام نیز در پیروزی در انتخابات است. و چون تنها یکی از آنها می‌تواند به ریاست جمهوری برگزیده شود، انتخاب هر یک از آنها به نفع وی و به ضرر دیگری خواهد بود. نتیجه طبیعی این امر این است که براساس نظریه خودگرایی، اولاً B باید کاری کند که A کنار بکشد، ثانیاً انجام ندادن چنین کاری از سوی B خطاست و ثالثاً B وظیفه‌اش را فقط در صورتی انجام داده است که کاری کند که A کنار بکشد و برعکس. هم‌چنین، A با علم به این که کنار کشیدن او به نفع B تمام می‌شود و لذا تلاش او را برای رسیدن به آن هدف پیش‌بینی می‌کند، باید گام‌هایی را جهت خنثی کردن تلاش‌های B بردارد. در غیر این صورت، خطا کرده است. بنابراین، او وظیفه‌اش را انجام نداده مگر آن که مطمئن شود که B از تلاش برای کناره‌گیری او دست کشیده است. نتیجه آن که اگر A مانع شود که B او را کنار بگذارد، باید گفت که فعل او هم خطاست و هم خطا نیست: خطاست چون مانع کاری شده است که B باید به لحاظ اخلاقی انجام دهد؛ یعنی مانع شده است که B به وظیفه اخلاقی خود عمل کند. از سوی دیگر، خطا نیست، زیرا کاری است که A باید آن را انجام دهد و بنا به دیدگاه خودگرایی اخلاقی، اگر انجام ندهد مرتکب خطا شده است. اما باید گفت یک فعل نمی‌تواند در یک وضعیت به لحاظ منطقی هم خطا باشد و هم خطا نباشد.^{۴۰}

حال پرسش این است که یک قاضی در مقام ارائه حکم در این گونه موارد چگونه باید حکم کند؟ اگر قاضی یک خودگرای اخلاقی باشد، هرگز نخواهد توانست این مسئله و تعارض منافع به وجود آمده میان A و B را فیصله دهد، چرا که براساس دیدگاه خودگرایی اخلاقی، هر دوی آنها حق دارند که در پی منافع خود باشند و به هر وسیله ممکن (حتی در صورتی که به ضرر دیگران تمام شود) آن منافع را به چنگ آورند. بدین قرار، خودگرایی اخلاقی، نه تنها تعیین مدعای برحق را ناممکن می‌گرداند، بلکه به هر کاری که فرد با آن به هدف خود خواهد رسید،

جنبه قانونی و اخلاقی می دهد، خواه در اصل قانونی یا اخلاقی باشد یا نباشد. حال باید پرسید اگر آموزه نفع شخصی و خودگرایی اخلاقی نمی تواند در موارد تعارض منافع حکم یا توصیه ای کند، آیا می تواند نظام اخلاقی محسوب شود؟ روشن است برداشت آنان از درست یا نادرست بودن اعمال، به منفعت شخصی وابسته است و از این رو، با تغییر منافع، تغییر می کند. بنابراین، یک عمل در یک لحظه از نظر اخلاقی مقبول و در لحظه دیگر مردود است. و چنین نوسانی باعث غیر قابل قبول گشتن خودگرایی اخلاقی می شود.

ج. تناقض خودگرایی اخلاقی با یهودیت و مسیحیت: این دلیل مبتنی بر پذیرش دین در اخلاق است و براساس آن گفته شده است که خودگرایی با آموزه های اخلاقی مسیحیت و یهودیت در تناقض است. زیرا مسیحیت، و یهودیت همواره بر دگرگرایی و توجه به دیگران تأکید ورزیده اند و نمونه عینی این نکته را می توان در زندگی ایشارآمیز حضرت مسیح (ع) مشاهده کرد.^{۴۱}

د. عواطف و احساسات اخلاقی: عواطف و احساسات ما را به دل مشغولی و برانگیخته شدن نسبت به خیر دیگران می کشاند. و اساساً دلسوزی و قدرشناسی نقش محوری در رفتارهای ما دارند.^{۴۲}

تأمل

صرف نظر از اقتضائات روان شناختی و این که از نظر علم روان شناسی، انسان به لحاظ ساختار روانی تک انگیزی است یا چندانگیزی، می توان گفت: دلیل سوم (ج) دلیلی درون دینی و متکی بر ارتباط دین و اخلاق است و چنانچه کسی معتقد به ارتباط این دو نباشد و اخلاق را مستقل از دین بداند، کارآیی خود را از دست می دهد. دلیل چهارم (د) نیز چندان قابل دفاع نیست؛ خودگرایی اخلاقی می تواند عواطف و احساسات اخلاقی را نتیجه تلقین برداشت های سنتی از اخلاق بداند و یا همه این امور را ابزاری برای به دست آوردن نفع شخصی تلقی کند.

دلیل اول و دوم (الف و ب) از اتقان قابل توجهی برخوردار است. البته برخی نظیر کالین سعی کرده اند با ذکر مثال هایی نظیر مسابقه ورزشی میان دو نفر تناقض درونی و منطقی خودگرایی اخلاقی را رد کنند؛ در یک مسابقه ورزشی فرض این است که هر دو طرف تلاش کنند

تا برنده شوند. بنابراین، اگر به هر دو طرف توصیه کنیم که در مسابقه برنده شوند، توصیه متناقضی نکرده ایم. وانگهی، معتقدان به خودگرایی اخلاقی می‌توانند بگویند که -هم‌چنان که در بیان مفهوم خودگرایی اخلاقی گذشت- دومین اصلی که خودگرایی اخلاقی باید در مقام عمل در نظر بگیرد این است که باید به هنگام حکم اخلاقی دربارهٔ دوم شخص یا سوم شخص از چیزی تبعیت کند که به سود خود او است. ممکن است اشکال شود که می‌توان مواردی را فرض کرد که موفقیت و نفع هیچ‌یک از طرفین نزاع به سود فردی که در صدد ارائه قضاوت است، نمی‌باشد و در نتیجه تعیین سود منتفی خواهد شد، اما معتقدان به خودگرایی اخلاقی می‌توانند پاسخ دهند که حتی اگر خودگرایی در مقام حکم و قضاوت نظریه موفق نباشد، می‌توان -همانند برخی از فیلسوفان اخلاق- مقام حکم و قضاوت را از مقام عمل جدا دانسته و خودگرایی را نظریه‌ای برای مقام عمل دانست.

با این حال، معضل دیگری که فراروی خودگرایان اخلاقی قرار می‌گیرد این است که حتی در صورت نبود تناقض درونی در نظریه خودگرایی اخلاقی، این نظریه فاقد اصل تعمیم‌پذیری است، مگر آن‌که نظیر برخی از فیلسوفان اخلاق، اصل تعمیم‌پذیری را در درستی و موفقیت نظریه اخلاقی شرط ندانیم.

اما نکته قابل توجه در ترجیح و تأیید دگرگرایی این است که معتقدان به دگرگرایی نیازی به جدا دانستن مقام قضاوت و مقام عمل ندارند، بلکه این نظریه می‌تواند این دو را با یکدیگر جمع کند. علاوه بر آن، این نظریه شرط تعمیم‌پذیری را نیز داراست. این دو نکته می‌توانند در تأیید دگرگرایی نقش مهمی ایفا کنند. نکته و دلیل دیگر در تأیید دگرگرایی این است که گاه انسان در برخی کارهای خود اساساً به هدف و غایت توجهی ندارد و صرفاً به خود عمل توجه دارد. فرد مهربانی که کودکی را در حال غرق شدن می‌بیند و سراسیمه به درون آب می‌جهد تا وی را نجات دهد اساساً محاسبه‌ای در مورد سود این کار و هدف غایی عمل خود نمی‌کند، بلکه همه دل‌مشغولی او تنها و تنها نجات آن کودک است. بنابراین، معتقدان به خودگرایی چگونه و بر چه اساسی این‌گونه کارها را خودمحورانه تلقی می‌کنند؟ و اساساً از کجا به خودمحور بودن هدف و غایت غایی فرد پی می‌برند؟

نکته آخر این که سوبر پس از بررسی و نقد برخی دلایل مطرح شده در رد خودگرایی، در صدد ردّ خودگرایی و اثبات کثرت‌گرایی انگیزشی (motivational pluralism) (یعنی

مجموعه‌ای از انگیزه‌ها که شامل امیال غایی خودگرایانه و هم شامل امیال غایی دگرگرایانه است) از طریق رویکرد تکاملی و انتخاب طبیعی برآمده است.^{۴۳} این بحث و استدلال سوبر، به رغم طول و تفصیل زیادش، بسیار ماهرانه و جالب طرح شده است. در این جا مجال پرداختن به این استدلال و بررسی و نقد آن نیست. آنچه روشن است این است که بحث کامل در مورد این استدلال مستلزم استیفای دو مسئله است: نخست بررسی نظریه انتخاب طبیعی و فرایند تکامل انواع، که مبنای استدلال مزبور است و دو دیگر، بررسی اصل استدلال و مقدمات و چگونگی نتیجه‌گیری از آن مقدمات.

پی‌نوشت‌ها:

1. Sober Elliott, "Psychological Egoism" in: *The Black Well Guide to Ethical Theory*, ed. Hugh Laflletle, (Blackwell Publishers, 2000), p.129. and Bowie Robert A., *Ethical Studies*, (Nelson Thornes, 2001), p.152.
2. Feinberg, Joel, "Psychological Egoism" in: *Ethical Theory, Classical and Contemporary Readings*, ed. Louis P. Pojman, (U.S.A Wads Worth Publishing company), p.62.
3. Feinberg, p.62.
4. Sober, p.129.
5. Ibid.
6. Palmer, Michael, *Moral Problems*, (Cambridge: The Lutterworth Press, 1995), p.37 and Slotte, Michael, "Moral Psychology" in: *Routledge Encyclopedia of philosophy*, Vol.6, p.531.
7. See Feinberg, p.63.
8. Feinberg, p.63 (From: Austin Duncan-jones, *Butler's Moral Philosophy*, (London: Penguin Books, 1953), p.96).
9. Feinberg, p.63.
10. Ibid.

خود دانکن جونز این استدلال را مردود دانسته است.

11. Sober, p.123.

12. see Feinberg, pp. 64-67 .

۱۳ . این سخن نادرست است . رسیدن به خواسته ، از این حیث که رسیدن به خواسته است ، لذت بخش است ، ولی می‌تواند از حیث دیگری ، مثلاً این که با نقض قواعد اخلاقی حاصل آمده است ، پشیمانی آور باشد . از همین رو ، خود فاینبرگ در جمله بعد به طور ضمنی این نکته را تأیید می‌کند .

14. Ibid, p.65.

15. see Sober, p.134 (From: Butler, J.: Fiftenn Sermons upon Human Nature (1726); Re-printedin L. A. Selby-Bigge (ed.), British Moralists: Being Selections From Writers Principally of the Eighteenth Century, Vol.1 (NewYork: Dover Books, 1956) p.227.

16. Feinberg, p.6.

17. Ibid., p.67.

18. Bowie, p.157.

19. Sober, p.123.

20. Kalin, Jess, "In Defense of Egoism" in: *Ethical Theory, Classical and Contemporary Readings*, ed. Louis P. Pojman, p.78.

21. Palmer, p.34.

22. Slote, p.246.

23. Palmer, p.34.

۲۴ . سودگرایی دارای سه قرائت یا سه صورت است : ۱ . نظریه‌ای که به فراهم ساختن بیش‌ترین غلبه خیر بر شرّ برای فاعل توصیه می‌کند . ۲ . نظریه‌ای که به فراهم ساختن بیش‌ترین غلبه خیر بر شرّ برای گروهی از انسان‌ها توصیه می‌کند . ۳ . نظریه‌ای که به فراهم ساختن بیش‌ترین غلبه خیر بر شرّ برای همه انسان‌ها توصیه می‌کند . سودگرایی فقط بنا به دو قرائت یا دو صورت سوم دگرگرایانه خواهد بود .

۲۵ . فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۶، ص ۵۳ .

۲۶ . همان .

27. Palmer, p.34.
28. Ibid, p.35.
29. *A Dictionary of Ethics*, translated from the Russian, (Moscow: Progress Publishers), p.11.
30. Laurence, Thomas “Moral Psychology” in: *Encyclopedia of Ethics*, eds. Beker Lawrence & Charlotte B. (London & New York, 2001), Vol.2, p.1149.
31. Palmer, p.40.
32. Mackinnon, Barbara, *Ethics, Theory and Contemporary Issues*, (United States: Wadsworth, 1998), p.24.
۳۳. ر. ک: هاسپرس، جان، درآمدی به تحلیل فلسفی، ترجمه موسی اکرمی، تهران، طرح نو، ج ۱، ۱۳۷۹، ص ۶۱۲.
34. Lawrence, Blum “Altruism” in: *Encyclopedia of Ethics*, eds. Beker, Vol.1, p.36.
35. Mackinnon, p.24.
۳۶. بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه کاری، ص ۳۳.
37. Mackinnon, p.24.
38. Blum, p.39.
39. Palmer, p.41.
40. see Ibid, p.41-42 .
41. Bowie, p.156.
42. Ibid, p.158.
43. Sober, pp. 141-147.